

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و پنجم، شماره سوم، پائیز ۱۳۸۵ (پیاپی ۴۸)
(ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)

سبک‌شناسی هجویات خاقانی

دکتر سیداحمد پارسا*
دانشگاه کردستان

چکیده

هر یک از گونه‌های ادبی از ویژگی‌های سبکی خاصی برخوردارند. شناخت سبکی این گونه‌ها موجب حصول درک درست‌تری از آن‌ها خواهد شد. مقاله‌ی حاضر به بررسی ویژگی‌های سبکی هجویات خاقانی در دیوان او می‌پردازد و آن‌ها را از نظر سطوح واژگانی، ادبی و معنایی مورد بررسی قرار می‌دهد؛ برای این منظور هجویاتی که مخاطب آن‌ها از وضوح بیشتری برخوردار بوده‌اند، مورد توجه واقع شده است. منبع مورد استفاده در این بررسی دیوان اشعار خاقانی بوده و از دیگر آثار او چشم‌پوشی شده است؛ دلیل این کار اهمیت دیوان او از نظر حجم و تنوع مطالب نسبت به آثار دیگرش چون تحفه‌العراقین می‌باشد. برخی از هجویات خاقانی در این مقاله از دیدگاه ساختارگرایان مورد بررسی واقع شده است. نتیجه‌ی کار نشان می‌دهد که با این بررسی می‌توان به شناخت بهتری از هجویات خاقانی دست یافت؛ همچنین این پژوهش می‌تواند مقدمه‌ای برای بررسی هجویات سراینندگان دیگر و دریچه‌ای به سوی شناخت سبکی هجو در ادب پارسی باشد.

واژه‌های کلیدی: ۱. هجو ۲. سبک‌شناسی ۳. تقابل‌های دوگانه ۴. ساختارگرایی ۵. طنز ۶. هزل

۱. مقدمه

هجو از فروع ادب غنایی به شمار می‌رود و مانند هر گونه‌ی ادبی دیگر دارای ویژگی‌های سبکی خاصی است که آن را از گونه‌های دیگر جدا می‌سازد. بررسی این ویژگی‌ها گامی جهت شناخت بهتر و دقیق‌تر این گونه‌ی ادبی محسوب می‌شود و ارزش ادبی اثر را روشن‌تر می‌سازد و به فهم ساختار آن کمک می‌کند. هجو به دلیل سیطره‌ی نقد اخلاقی بر جامعه، آن‌چنان که باید و شاید، مورد بررسی واقع نشده است؛ به همین جهت پرداختن به علل و عوامل آن می‌تواند از جنبه‌های مختلف از جمله جامعه‌شناسی و روان‌شناسی حائز اهمیت باشد. بررسی ادبی این مسأله راه را برای چنین مطالعاتی هموار می‌کند و ساختار سبکی هجو نیز در همین راستا قابل بررسی می‌باشد.

انگیزه‌های هجو متفاوت است. نیکوبخت این انگیزه‌ها را در چهار محور روانی، اجتماعی، هنری و سیاسی تقسیم کرده است (نیکوبخت، ۱۳۸۰: ۱۸۲). به نظر می‌رسد هجویات خاقانی بیشتر بر محور روانی استوار است؛ زیرا بیشتر هجویاتش برگرفته از رنجش اوست. از طرف دیگر او با آگاه بودن از برتری خود نسبت به دیگر سراینندگان سخت به خودستایی می‌پردازد، بنابراین می‌توان از جهت دیگر هجو او را چونان ابزاری در خدمت فخر او دانست؛ زیرا به نظر می‌رسد هجو و فخر از جهاتی، دو روی یک سکه باشند؛ یعنی فخر لایه‌ی پنهان هجو و هجو لایه‌ی پنهان فخر، است. در فخر فرد با برکشیدن خود و تکیه بر صفاتی که آن‌ها را مایه‌ی برتری خود می‌پندارد، به صورت ضمنی دیگران را در جایگاهی فروتر می‌نشانند؛ زیرا فرد در فخر به صفاتی از خود افتخار می‌کند که وجود یا شدت آن را در دیگران تا بدان

حد نمی‌یابد. در هجو نیز با انتساب صفات نکوهیده به افراد، به طور ضمنی خود را از این صفات مبرا دانسته و در واقع با تحقیر آنان خود را برمی‌کشد. ایلیا حاوی با اشاره به این موضوع، هجو را فخر سلبی نامیده است: «و لَقَدْ كَانَ مِنَ الطَّبِيعِي أَنْ يُلْتَزِمَ الشَّاعِرُ الْهَجَاءَ، التِّزَامَهُ لِلْفَخْرِ، لِأَنَّ الْهَجَاءَ وَبِخَاصَّةِ الْوَجْدَانِي مِنْهُ، لَيْسَ فِي الْوَاقِعِ سِوَى وَجْهٍ آخَرَ مِنَ الْفَخْرِ إِنَّهُ فَخْرٌ السَّلْبِي» (حاوی، [ابی تا]: ۵۹۱). خاقانی با شناخت توانمندی‌ها و برتری‌های خود نسبت به دیگر سرایندگان، به خودستایی می‌پردازد. او شاعری زودرنج است و بیشتر هجویاتش نیز در همین راستا قابل بررسی است؛ زیرا تعدادی از هجویات او درباره‌ی کسانی است که پیشتر به مدح آن‌ها پرداخته بود. بهترین مصداق این اشخاص رشیدالدین وطواط است. خاقانی در قصیده‌ای که در جواب وطواط سروده و او را به سلیمان نبی مانند کرده، شعر او را بهار خاص خود، نظم او را عید مؤبد و پروین و بنات‌النعمش خوانده، معانی آن را یاقوت و زر می‌داند:

درست گویی صدرالزمان سلیمان بود
صبا چو هدهد و محنت‌سرای من چو سبا
بهار عام جهان را ز اعتدال مزاج
بهار خاص مرا، شعر سیدالشعرا
... ز نظم و نثرش، پروین و نعش خیزد و او
به هم نماید پروین و نعش در یک جا
(خاقانی، ۱۳۷۵:۴۶)

خاقانی بیست و پنج بیت از این چکامه‌ی وطواط را هم‌ارزش بیست و پنج سال عمر خود و شش بیت دیگر را با شش روز هستی برابر دانسته است:

طویله‌ی سخنش سی و یک جواهر داشت
نهادمش به بهای هزار و یک اسما
به سال عمرم ازو بیست و پنج بخریدم
شش دیگر را شش روز کون بود بها
(همان)

اما همین که از او می‌رنجد، این ستایش‌ها جای خود را به صفاتی چون تهی‌مغز، گران‌جان، فاقد تمییز و ... می‌دهد و بر شعر و نثر او نیز می‌تازد و آن‌ها را سقاطه‌های هوس‌افزای عقل‌کاه می‌خواند، که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.

۲. تعریف هجو

۲.۱. تعریف لغوی

هجو واژه‌ای تازی است که پدیدآورندگان فرهنگ‌های لغات آن زبان، آن را برشمردن کاستی‌های کسی و نکوهش و دشنام او خوانده‌اند (فیروزآبادی، ۴۰۲: [ابی تا]؛ انیس و دیگران، ۱۳۷۲: ذیل هجو؛ معلوف یسوعی، ذیل هجو: ۱۳۷۴).

واژه‌های هم‌ریشه‌ی هجو در این فرهنگ‌ها از ریشه‌ی واوی (هجا یهجو) عبارتند از:

۱. ألَهْجَاهُ وَ الْهَاجَةُ: الضَّفْدُغُ: قورباغه ۲. هُجُوٌ يَوْمُنَا: اشْتَدَّ الْحَرُّ: گرما شدت یافت

و از ریشه‌ی یایی (هجی یهجی) عبارتند از:

۱. الْكَشْفُ مِنَ سَيِّئَاتِ الْمُهْجُو: پرده برداشتن از زشتی‌های فرد نکوهش شده

۲. تعدید حروف الكلمه: برشمردن حروف کلمات

پژوهشگران بر این باورند که واژه‌ی هجو به معنی لغوی آن با همه‌ی واژه‌های هم‌ریشه‌ی آن تناسب معنایی دارد و ممکن است از یکی از آن‌ها یا همه‌ی آن‌ها برگرفته شده باشد. مؤلف «الَهْجَاءُ وَ الْهَجَائُونُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ» در این باره چنین می‌گوید:

«قد يكون الهجاء بمعناه الادبي مأخوذاً من الضَّفْدُغِ وَ هو قبيح الشكل، يشع الصوت و قد يكون مأخوذاً من اشتداد الحرّ فيه معنى التشكيل و التعذيب و قد يكون مأخوذاً من الاصل اليابي فهو يكشف من سيئات المهجو و لعل الهجاء بمعنى تعديد الحروف الكلمه مأخوذاً من المعنى الاخير، فالذی يعدد حروف الكلمه يكشف» (حسین محمد، ۱۹۷۰: ۱۸).

یعنی ممکن است هجا به معنی ادبی آن برگرفته از هجاه به معنی قورباغه باشد؛ چه آن دارای شکلی زشت و صدایی نکوهیده است و یا برگرفته از شدت گرما باشد که در [نفس] خود معنی سختی دادن و عذاب کردن دارد و ممکن است

از ریشه‌ی یایی برگرفته شده باشد که در [نفس] خود پرده برداشتن از بدی‌های شخص نکوهش شونده است. شاید هم هجا به معنی برشمردن حروف واژه، برگرفته از معنای اخیر باشد؛ زیرا کسی که حروف کلمه را نام می‌برد، پرده از روی آن برمی‌دارد و در آخر نتیجه می‌گیرد که ریشه‌ی واژه در هر حال دربردارنده‌ی زشتی، سختی و عذاب و پرده برداشتن از روی عیوب است (همان).

اظهار نظر درباره‌ی ارتباط معانی واژه‌ی هجو با واژه‌های هم‌ریشه‌ی آن از گذشته مورد توجه اندیشمندان بوده است؛ به عنوان مثال زمخشری هجو را برگرفته از معنی اخیر (هجای حروف) می‌داند: الهجاء مأخوذٌ مِنْ هجاءِ الحروفِ فَهُوَ تعدیدُ المعایب (همان). صاحب بن عباد هجو را فرونشاندن گرسنگی معنی کرده است: «هجا غرثه و جوعه هجواً أسکن» (ابن عباد، ۲۲: ۱۹۹۴). به نظر می‌رسد منظور او از فرو نشاندن گرسنگی، کاهش حرص یا فرونشاندن کینه‌ای باشد که بعد از هجو در هجوکننده به وجود می‌آید.

۲.۲. تعریف اصطلاحی هجو

فیروزآبادی هجو را دشنام دادن به شعر معنی کرده است (فیروزآبادی، ۴۰۲: [بی تا]). از آن‌جا که تعریف فرهنگ‌های لغت فارسی از هجو، ترجمه‌ی تعاریف عربی این واژه است، صاحب آندراج به تقلید از فیروزآبادی بر شعر بودن هجو تأکید کرده و می‌گوید: «دشنام دادن کسی به شعر و نکوهیدن خلاف مدحت و هجو که آن را دم و قدح نیز گویند و آن‌چنان است که اوصاف ناشایست کسی را به قصد اهانت آن بیان کنند؛ خواه در نفس‌الامر باشد، خواه به ادعا (پادشاه، ذیل هجو: ۱۳۳۵). این تعریف از جهتی دارای اشکال است؛ زیرا هرچند بیشتر هجویات صورت شعری دارند، اما این امر کلی نیست و هجو در نثر نیز کم و بیش به چشم می‌خورد. بهترین نمونه‌ی آن در زبان عربی، هجو ابی‌لهب و همسر او در قرآن کریم است (مسد، ۱). در نثر فارسی نیز نمونه‌های فراوانی دیده می‌شود؛ به عنوان مثال می‌توان به هجو جمال‌الدین علی عراقی از خرندزی اشاره کرد (خرندزی زیدری نسوی، ۷۸-۷۰: ۱۳۴۳). بنابراین به نظر می‌رسد تعریف زیر، کاملترین تعریف اصطلاحی هجو باشد:

«هرگونه تکیه یا تأکید بر زشتی‌های وجودی یک چیز خواه به ادعا، خواه به حقیقت هجو است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۵۲).

۲.۳. هجو و هزل و طنز

صرف‌نظر از معانی لغوی، بیشترین تفاوت هجو و هزل در اهداف و کاربرد آن‌هاست. هدف طنز اصلاح است؛ هدف هجو تخریب شخصیت فرد هجوشونده و رنجاندن اوست؛ ولی هزل هرچند در ظاهر به نظر می‌رسد هدفی جز خندانیدن نداشته باشد؛ اما گاه بیان مشکلات اجتماعی در قالب فکاهی است و در این جا به طنز نزدیک می‌شود و گاه با نکوهش فرد یا افرادی در قالب شوخی، خود را به هجو نزدیک می‌کند و همین امر موجب شده گروهی آن را از اغراض هجو به شمار آورند (رستگار فسایی، ۲۰۷: ۱۳۸۰). بنابراین گاهی مرز هزل به هجو یا طنز نزدیک می‌شود و گاه قصد آن تنها خندانیدن است.

۳. سبک‌شناسی هجو خاقانی

جنبه‌های سبکی هجو موارد گوناگونی را در برمی‌گیرد که اینک به بررسی آن‌ها می‌پردازیم:

۳.۱. حیطة‌ی واژگانی

۳.۱.۱. استفاده از کاف تحقیر: هدف هجو، تحقیر هجوشونده است؛ بنابراین، هجوکننده از شیوه‌های گوناگونی در جهت برآورده شدن این هدف بهره می‌برد؛ یکی از آن‌ها استفاده از کاف تصغیر برای تحقیر است. خاقانی دو قطعه و دو قصیده در هجو رشیدالدین وطواط دارد. او در هر یک از این قطعات یک بار واژه‌ی دارای کاف به کار برده است و در هر دو قطعه این واژه‌ها را در صدر مطلع قرار داده است:

رشیدکا ز تهی‌مغزی و سبک‌ساری پری به پوست، همی دان که بس گران‌جانی
(خاقانی، ۱۲۸۵: ۱۳۷۵)

ای بلخیک! سقط چه فرستی به شهر ما
چندین سقاطه‌ی هوس‌افزای عقل‌کاه
(همان، ۱۲۳۸)

اما بسامد کاف تحقیر در قصیده‌ای با مطلع:

این گربه چشمک، این سگک غوری غرک
سگ‌سارک مخنثک، زشت کافرک
(همان، ۹۳۲)

بسیار زیاد است. خاقانی در این قصیده با به‌کارگیری کاف تحقیر به عنوان حرف وصل قافیه، سروده‌ی خود را در محور افقی در هر بیت به یک واژه‌ی تحقیرآمیز ختم کرده است. به‌کارگیری کاف تحقیر تنها محدود به واژه‌های قافیه نیست؛ بلکه شاعر با به‌کارگیری اغنات، هیچ بی‌تی را خالی از این‌گونه واژه‌ها رها نکرده است؛ به طوری که تنها در مطلع این قصیده، شش واژه‌ی دارای کاف تحقیر به کار رفته است. به طور کلی خاقانی در این چکامه‌ی کوتاه چهارده‌بیتی، سی و چهار بار از کاف تحقیر و تصغیر استفاده کرده است. به نظر می‌رسد به‌کارگیری این کاف‌ها علاوه بر تحقیر و طوطا، به نوعی تداعی‌کننده‌ی قامت کوتاه او نیز باشد؛ زیرا دلیل ملقب شدن رشیدالدین به و طوطا نیز این ظن را در خواننده تقویت می‌کند.

۳.۱.۲. استفاده از نمادهای حیوانی: یکی دیگر از ویژگی‌های سبکی خاقانی در حیطه‌ی واژگان استفاده از نمادهای حیوانی در هجو است. وجود نوزده حیوان در یک چکامه‌ی چهارده‌بیتی، از این سروده، باغ وحشی پدید آورده است. حیواناتی چون گربه، سگ، پلنگ، روباه، خوک، بوزینه، شغال، خرس، خرگوش، شیر، گری، یوز، کفتار، استر، و ... نمونه‌هایی از حیوانات به کار رفته در این سروده هستند. خاقانی از میان این حیوانات صفات زشت پانزده حیوان را به و طوطا نسبت داده است؛ حیواناتی که بیشتر آن‌ها، نماد صفاتی زشت در فرهنگ مردم محسوب می‌شوند: سگ نماد پلیدی، خرگوش نماد خنثی بودن جنسیت، روباه نماد فریبکاری و ...:

این گربه چشمک، این سگک غوری غرک
با من پلنگ سارک و روباه طبعک است
... خرگوشک است خنثی زن مرد، در دووقت
سگ‌سارک، مخنثک، زشت کافرک
این خوک گردنک، سگک، دمنه گوهرک
هم حیض و هم زناش، گهی ماده گه نرک
(همان)

او با افزودن کاف تحقیر به این حیوانات به صورت ضمنی آن‌ها را بر و طوطا ترجیح داده و او را حتی کمتر از آن‌ها نیز دانسته است. لازم به ذکر است بسامد واژه‌ی سگ (یازده بار) بیش از دیگر حیوانات به کار رفته در این چکامه است.

۳.۱.۳. بازی با الفاظ: یکی دیگر از ویژگی‌های سبکی خاقانی در هجو، بازی با الفاظ است. او در قصیده‌ای که در مباحثات خود و نکوهش حاسدان با مطلع زیر سروده است:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا
در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا
(همان، ۳۴)

با حذف «قا» از واژه‌ی خاقانی به یک بازی لفظی دست زده است. او با این کار واژه‌ی خانی (چشمه‌ی کوچک) را در مقابل خاقانی دریا مثبت به کار برده و با این کار ضمن برکشیدن خود، به تحقیر مدعیان پرداخته است.

گویدم خاقانی دریا مثبت خود منم
خوانمش خاقانی اما از میان افتاده قا
(همان)

و در قصیده‌ی دیگری با مطلع:

مشتی خسیس ریزه که اهل سخن نیند
با من قران کنند و قرینان من نیند
(همان، ۲۱۵)

با آوردن واژه‌ی فرعون و قرار دادن اجزای آن یعنی فر (شکوه) و عون (یاری) در کنار این واژه، با یک بازی لفظی، به تحقیر و هجو حاسدان خود پرداخته است:

فرعونیان بی فر و عونند، لاجرم اصحاب بینش ید بیضای من نیند
(همان)
خاقانی گاه این بازی را با معنی واژه و به‌کارگیری تلمیح انجام می‌دهد. به عنوان نمونه در هجو پدر خود از آفریده شدن او از آتش سخن می‌راند:

زین خام قلتبان پدري دارم کز آتش آفرید جهاندارش
همزاد بوده آزر نم‌رودش استاد بوده یوسف نجارش
(همان، ۱۱۹۷)

که با در نظر گرفتن معنی آذر و قرار دادن آن در مقابل آزر، بت‌تراش زمان نمرود، با کنایه‌ای ایهام‌گونه، ضمن اشاره به تندخویی پدر با توجه به اشاره‌ی قرآن به آفرینش ابلیس از آتش، تلویحاً پدر خود را شیطان خوانده است.

۳.۱.۴. استفاده از ویژه زبان مخاطب در شعر: دارندگان پیشه‌ها در هر جامعه‌ای با ابزارها، وسایل و اصطلاحات خاصی سر و کار دارند که با پیشه‌های دیگر متفاوت است. زبان‌شناسان این اصطلاحات را ویژه زبان (register) نامیده‌اند. ترادگیل در این باره می‌گوید:

«زبان گونه‌هایی را که با مشاغل، تخصص‌ها یا موضوعات مربوط می‌شوند، ویژه زبان نامیده‌اند. مثلاً ویژه زبان حقوق متفاوت با ویژه زبان طب می‌باشد که به نوبه‌ی خود متفاوت با ویژه زبان مهندسی و غیره است. معمولاً ویژه زبان‌ها صرفاً به تفاوت‌های واژگانی، یعنی با استفاده از واژه‌های خاصی یا معانی خاصی از واژه‌ها، متمایز می‌گردند (ترادگیل، ۱۳۲:۱۳۷۶).

خاقانی برای تأثیر بیشتر سخن خود بر مخاطب و اعلام میزان آگاهی و معلوماتش، از این ویژه زبان‌ها بسیار به‌جا استفاده کرده است. قصیده‌ی ترساییه‌ی او سرشار از واژگان و اصطلاحات مسیحی است؛ زیرا مخاطب او در این قصیده بر آن آیین است. خاقانی در هجو نیز به این کار دست یازیده است. در قطعه‌ای که در هجو پدر خود سروده، گویی خواسته است با به‌کارگیری اصطلاحات نجاری، تناسب این واژه‌ها را با ویژگی‌های خلقی پدر خود نشان دهد. تیشه، تراشندگی، برندگی، منشار، نجاری و مسمار از این گونه واژه‌ها هستند:

... همزاد بوده، آزر نم‌رودش استاد بوده یوسف نجارش
هم طبع او چون تیشه تراشنده هم خوی او برنده چو منشارش
... مریخ اگر به چرخ یکم بودی حالی بدوختی به دو مسمارش
(همان)

۳.۱.۵. پرهیز از واژه‌های مستهجن: زبان خاقانی زبانی عقیف است و جز در مواردی بسیار نادر از به‌کارگیری الفاظ زشت و مستهجن پرهیز می‌کند. بسامد این گونه واژه‌ها نیز در مقایسه با شاعران هجو گوی دیگر در حکم «النادر کالمعدوم» است. از کلام خاقانی چنین برمی‌آید که او در اصل چندان موافق هجو نیست؛ چنان‌که در قصیده‌ای با مطلع:

خرد خریطه‌کش خاطر و بیان من است سخن جنیبه بر خامه و بنان من است
می‌گوید:

به گاه هجو مرا فحش گفتن آیین نیست که همچو من به ادب‌تر ز خاندان من
(همان)
یا در قطعه‌ای دیگر می‌گوید:

در دو دیوانم به تازی و دری یک هجای فحش هرگز کس ندید
(همان)
هجو خاقانی جز در مواردی نادر متعادل است؛ این‌گونه هجو را قدما هجو الاشراف نامیده‌اند و بر این باورند هجو در

اصل بایستی چنین باشد (حلبی، ۱۳۶۴:۳۹).

۳.۲.۲. حیطه‌ی ادبی

۳.۲.۱. قالب: اشعار هجوی خاقانی در دیوان او بیشتر قطعه و قصیده است. ظاهراً این امر ریشه در سنت هجویه‌سرایب دارد؛ زیرا کاسب در بررسی اشعار هجوآمیز فارسی این دو قالب را به ترتیب پرکاربردترین قالب‌ها در این عرصه معرفی کرده است (کاسب، ۱۳۶۶:۱۶۵). خاقانی در این قالب‌ها گاه به طور مستقیم به هجو مخالفان خود پرداخته است که به کاربردن نام یا القاب هجوشوندگان بر چنین امری دلالت دارد؛ اما او در برخی از سروده‌هایش گاه به دلایلی که بر ما پوشیده است، رقیبان شعری و حاسدان خود را به طور ضمنی هجو می‌کند. در مورد اول دو قطعه و یک قصیده در هجو رشیدالدین وطواط و یک قطعه‌ی کوتاه در هجو پدرش دارد و مجیر بیلقانی را نیز در چند جا هجو کرده است که از آن جمله می‌توان به قطعه‌ای با مطلع زیر اشاره کرد:

خواجه بر استر رومی خر مصری	گفتم از صد خر مصری است به آن
(خاقانی، ۱۳۷۵:۱۲۳۶)	

در قصیده‌ای نیز که در پوزش خواهی از شاعران اصفهان سروده، به هجو مجیر پرداخته است و او را دیو رجیم خوانده است. مطلع آن قصیده چنین است:

نکھت حور است یا هوای صفاهان	جبهت جوز است یا لقای صفاهان؟
(همان، ۴۱۴)	

در قصیده‌ای نیز که در مدح پدرش سروده در مطلع سوم آن چند بیتی در هجو مجیرالدین بیلقانی ذکر کرده است:

گر گُره‌ی خصم‌شان از سر کینم، چه باک	کاو خلف آدم است و ایشان شیطان او
جوقی از این زردگوش، گاه غضب، سرخ چشم	هر یک طاغی و دیو رهبر طغیان او
خاصه، سگ دامغان، دانه‌ی دام مغان	دزد گهرهای من طبع خزف سان او
بست خیالش که هست همبر من، ای عجب!	نخل رطب کی شود خارمغیلان او
هست دلش در مرض، از سر سرسام جهل	این همه ماخولیاست صورت بحران او
	(همان، ۵۰۳:۱۳۷۵)

۳.۲.۲. صور خیال: زبان خاقانی در هجویات به سادگی می‌گراید و دیگر اثری از ردیف‌های طولانی برخی از قصاید به چشم نمی‌خورد. تشبیهات، استعارات، کنایات و مجازهای بدیع خاقانی نیز در هجویات او بسیار اندک است و به هیچ‌وجه با دیگر سروده‌های او قابل مقایسه نیست. به نظر می‌رسد خشم و رنجش خاقانی مجال چندانی برای صور خیال باقی نگذاشته باشد؛ زیرا به‌کارگیری این گونه تصاویر دلی آسوده و خاطری آرام می‌طلبد. سادگی زبان خاقانی در مرثی و نیز دلیل دیگری بر این مدعاست.

۳.۲.۳. حیطه‌ی معنایی

هجو از نظر هدف غایی آن درست نقطه‌ی مقابل مدح قرار می‌گیرد. هدف مدح کسب رضایت ممدوح است و گزینش الفاظ زیبا و اصطلاحات خوشایند توجیه‌گر این هدف محسوب می‌شوند. اما هدف هجو رنجاندن طرف مقابل است؛ بنابراین تلاش هجو کننده به‌کارگیری واژگان و اصطلاحاتی با بار معنایی منفی و ناخوشایند است که تاثیر این رنجش را بیشتر گرداند. شاعر صفات و خصایلی به هجوشونده نسبت می‌دهد که گاه این صفات واقعی هستند و گاه ادعایی. صفاتی که خاقانی برای هجو پدر به کار می‌برد عبارتند از: خام قلتبان، آفریده از آتش، همزاد نمرود، طبعی تراشده چون تیشه، خویی برنده چون منشار، دارای پای مبتلا به نقرس، اصلع، دارای دماغی سبکسار، چون ليقه‌ی دوات کهنه شده، پوسیده بودن گوشت در تنش [از شدت پیری]:

نقرس گرفتہ پای گران سیرش	اصلع شدہ دماغ سبکسارش
--------------------------	-----------------------

چون لیکه‌ی دوات کهن گشته پوسیده گوشه‌ت در تن مردارش
(همان، ۱۱۹۷)

از میان این صفات جز خام قلتبان، آفریده از آتش و همزاد نم‌رود، بقیه‌ی صفات خلّقی و خلّقی منسوب به پدر خاقانی به گونه‌ای در هجو او واقعی به نظر می‌رسند. ظاهراً خاقانی شاعری او را نکوهش کرده و جولا‌هگی را بر آن برتری داده است و این امر چنان بر خاقانی گران آمده که او را به هجو پدر واداشته است. اما با این حال سخن پدر را ناشی از خامی گفتار او می‌داند و با توجه به این امر و نائب خدا دانستن او در روزی خود، هجویه را به دعا ختم کرده است:

با آن که بهترین خلف دهرم
کای کاش جولّه‌ستی خاقانی
با این همه که سوخته و پخته است
او نایب خداست، به رزق من
آید از فضل و فطنت من عارش
تا این سخنوری نبدی کارش
جان و دلم ز خامی گفتارش
یارب ز نایبات نگهدارش
(همان)

خاقانی در این سروده جز واژه‌ی قلتبان، واژه‌ی زشت دیگری برای او به کار نبرده است؛ اما رفتار او با وطواط و دیگر هجوشوندگان به گونه‌ی دیگری است؛ به عنوان مثال در هجو رشیدالدین وطواط در قطعه‌ای با مطلع:

ای بلخیک! سقط چه فرستی به شهر ما
چندین سقاطه ی هوس‌افزای عقل‌کاه
(همان، ۱۲۳۸)

بدون ذکر نام وطواط او را با لقب بلخیک مخاطب قرار داده است. او در این سروده، هنر شاعری و نویسندگی وطواط را آماج تیر طعن و سرزنش قرار داده است. شعرهای رشید را در این سروده، سقط، سقاطه‌ی هوس‌افزای عقل‌کاه، گو پیازه، کژنظم، زرنیخ زرد و نیل کبود (در مقابل گوگرد سرخ و مشک سیاه شعر خود) نامیده و خود رشیدالدین را بدنشر و کژنظم خوانده و او را متهم به تقلید از خود کرده است:

بدنثری و رسائل من دیده چند وقت
کژنظمی و قصاید من خوانده، چندگاه
(همان)

خاقانی تنها به انتساب تقلید به وطواط بسنده نکرده، او را متهم به شعر دزدی نیز می‌کند:

عقدی ببند از این گهر آفتاب کان
دری بدزد، از این صدف آسمان پناه
(همان)

اگر هجو وطواط را در این قصیده‌ی خاقانی از دیدگاه ساختارگرایان بررسی کنیم، می‌توانیم آن‌ها را در تقابلی زیبا بهتر بسنجیم. خاقانی در این سروده با انتساب صفات نیکو به خود و سعی در اثبات شاعری خود می‌کوشد هنر شاعری رشیدالدین را به کلی نفی کند. برای تفهیم بهتر این موضوع به روش ساختارگرایان، این صفات را در تقابل زیر مورد بررسی قرار می‌دهیم:

صفات منتسب به شعر خاقانی	صفات منتسب به شعر وطواط	شاهد مثال
خوان مسیح	گو پیازه	دیگ هوس مپز، که چو خوان مسیح هست کس گو پیازه‌ی تو نیارد به خوان شاه (خاقانی، ۱۲۳۸:۱۳۷۵)
رسائل [خوب]	رسائل [بدنثر]	بدنثری و رسائل من دیده چند وقت
قصاید [منظم]	کژنظم	کژنظمی و قصاید من خوانده چندگاه
گوگرد سرخ	زرنیخ زرد	زرنیخ زرد و نیل کبود تو را ببرد

گوگرد سرخ و مشک سیاه من آب و جاه	(استعاره از اشعار بد)	(استعاره از اشعار نیکو)
(همان)	نیل کبود	مشک سیاه
آری در آن دکان که مسیح است رنگرز	زرنیخ و نیل	مسیح رنگرز
زرنیخ و نیل را نتوان داد پیـشگاه (همان)	[رنگ‌های قلبی]	[رنگ‌های اصیل]
خاقانی و حقایق طبع، تو و مجاز	تو [ارشیدالدین]	خاقانی
این جا مسیح و طوبی و آن جا خر و گیاه	خر	مسیح
(همان)	گیاه	طوبی
(همان)	مجاز	حقایق طبع

خاقانی در برخی از ابیات قطعه‌ای با مقطع زیر نیز این تقابل را به کار برده است:

رشیدکاز تهی مغزی و سبک‌ساری پری به پوست، همی دان که بس گران‌جانی
(خاقانی، ۱۳۷۵:۱۲۵۸)

شاهد شعری	صفات مربوط به وطواط و شعرش	صفات مربوط به خاقانی و شعرش
سقاطه‌های تو آن است و سحر من این است به تو چه مانم؟ و یحک به من چه می‌مانی؟ (همان)	سقاطه‌ها	سحر [حلال]
قیاس خویش به من کردن احمقی باشد که ابن اربدی امروز تو، نه حسانی	ابن اربد احمق	حسان عاقل
دلیل حمق تو طعن تو در سنایی بس که احمقی است سرکرده‌های شیطانی (همان)	طعن در سنایی	قبول سنایی

در مطلع سوم قصیده‌ای در مدح پدرش، بدون ذکر نام به هجو مخالفانش می‌پردازد و آن‌ها را در تقابل با خود قرار می‌دهد. کزازی معتقد است منظور خاقانی از این ابیات هجو آمیز، مجیر بیلقانی است (کزازی، ۱۳۸۰:۵۰۶).^۱ در این ابیات نیز چنین تقابلی به چشم می‌خورد. تقابلی که خاقانی را در اوج و مخالف او را در حضيض قرار می‌دهد؛ به خاقانی عظمت می‌بخشد و دشمن او را خوار می‌سازد.

شاهد شعری	مجیر و دیگر مخالفان	خاقانی
گر گُرهی خصم‌ش اند از سر کینم چه باک؟ کو خلف آدم است و ایشان شیطان او (خاقانی، ۱۳۷۵:۵۰۳)	شیطان	خلف آدم
خاصه، سگ دامغان، دانه دام مغان	دزد گهرها(دزد اشعار)	دارنده‌ی گهر
دزد گهرهای من طبع خرفسان او (همان)	خاقانی و دارنده‌ی طبع خرفسان	(استعاره از اشعار گران بها)
بست خیالش که هست همبر من ای عجب نخل رطب کی شود خار مگیلان او (همان)	خار مگیلان	نخل رطب

۴. تناسب هجو با صفات فرد

هجو، تاختن بر ارزش‌ها و تلاش در سلب آن‌ها و جایگزینی ضدارزش‌ها به جای آن است. کاری که با آن می‌توان

شخصیت فرد را در اذهان عمومی جامعه مخدوش کرد و زمینه‌ی رنجش او را فراهم آورد. ارزش‌های اجتماعی در جوامع مختلف یا حتی دوره‌های مختلف متفاوت است؛ به عنوان مثال در یک جامعه‌ی دینی هرگاه بخواهند کسی را مدح کنند، او را با صفاتی چون دینداری می‌ستایند؛ ولی در هجو می‌کوشند با سلب این ارزش‌ها از فرد و جایگزینی ضدارزش‌ها (بی‌دینی) او را منفور جلوه دهند. ارزش‌های شغلی و فردی نیز از این رهگذر درخور اهمیتند؛ به عنوان مثال کسی که خود را نویسنده یا شاعر می‌داند، می‌کوشد موفقیت خود را در این زمینه تثبیت کند، در حالی که در هجو با سلب آن‌ها ارزش‌ها از او سلب می‌شود. هجوکننده می‌کوشد صفاتی را که فرد آن‌ها را به خود منسوب می‌داند از او سلب کرده، این صفات را ادعایی و بی‌اساس معرفی کند. خاقانی در این زمینه بسیار استادانه عمل کرده است. او آنگاه که با یک مدعی دینداری درمی‌افتد، با به‌کارگیری اصطلاحات دینی و استمداد از فرهنگ غنی اسلامی، او را به چالش فرامی‌خواند و بر او سخت می‌تازد و آنگاه که حریف او شاعری باشد که مدعی برابری با خاقانی است، با بهره‌جستن از همه‌ی توانش‌های زبانی، اساطیری و شاعری به برکشیدن خود و فروکشیدن او از مقام خود می‌پردازد. در مورد اول در قصیده‌ای کوتاه با مطلع:

به نیایی محمد که افصح‌العرب است محمدی است عجم را که منفقش لقب است
(خاقانی، ۱۳۷۵:۷۸۶)

فردی را که با محمد منفق نامی دشمنی داشته، هجو می‌کند و صفات زیر را به او نسبت می‌دهد:

۱. منافق در دین

منافقی ست، به دین در، عدوی این منفق که از شرور نفاقش، زمانه پر شغب است
(همان)

۲. شراب‌خواره

به کار آب - که این لفظ صوفیان دانند - برفت آبش و از آب شرع، خشک لب است
(همان)

۳. آرزومند معاشقه با زیبارویان

ز آرزوی غبه‌ها و زلفه‌های بتان دلش سپاه و معلق چو زلف و چو غبغب است
(همان)

۴. کردار اهریمنانه

ز روی اهرمنی، دست راست کرد بر آن که جبرئیش کمتر و کیل دست چپ است
(همان)

۵. ابولهب دانستن او

حقیقت است که «تبت یدا ابه لهب» به شأنش آمد و جفتش «حمالة الحطب» است
دراز نیست: نه منفق محمد است به نام؟ کسی که خصم محمد بود، نه بولهب است؟
(همان)

همه‌ی این موارد می‌نمایند که محمد منفق مردی متدین بوده و سراینده‌ای که در این‌جا نامی از او به میان نمی‌آید او را در سروده‌های خود هجو کرده است. خاقانی بدون ذکر نام این سراینده به دفاع از محمد منفق برمی‌خیزد و با نسبت دادن واژه‌ی تصنیف به سروده‌های او، آن‌ها را از منزلت سروده‌های خواص خارج ساخته و با قرار دادن آن‌ها در ردیف سروده‌های عامیانه، سراینده‌اش را نیز به صورتی ضمنی، فردی عامی معرفی کرده است و در مورد دوم متوجه می‌شویم که در هجو و طواط، مجیر و شاعران دیگر سعی دارد با سلب صفت شاعری از این سرایندگان، آن‌ها را در ردیف مدعیان شعر و شاعری قرار دهد.

۵. نتیجه‌گیری

هجو از فروع ادب غنایی به شمار می‌رود و به دلیل سیطره‌ی نقد اخلاقی به طور بایسته به آن پرداخته نشده است. مقاله‌ی حاضر ویژگی‌های سبکی هجویات خاقانی را مورد بررسی قرار داده است. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد زبان خاقانی عقیف است و جز در مواردی بسیار اندک، از واژه‌های زشت و مستهجن استفاده نکرده است. استفاده از نمادهای حیوانی و به‌کارگیری کاف تحقیر از دیگر ویژگی‌های زبانی هجویات او به شمار می‌رود. او در یکی از قصاید کوتاه خود که در هجو رشیدالدین وطواط سروده، از نوزده حیوان برای تحقیر وی استفاده کرده است. بیشتر حیواناتی که او به کار برده در فرهنگ عامه نماد صفات زشت محسوب می‌شوند. خاقانی در آن قصیده سی و چهار بار از کاف تحقیر استفاده کرده است و خاقانی بسیاری از این کاف‌ها را همراه این حیوانات به کار برده تا بدین وسیله جنبه‌ی تحقیرآمیز بودن سروده‌ی خود را بیشتر کرده و رجحان این حیوانات را بر رشید وطواط به نمایش بگذارد. از نظر ادبی بیشتر هجویات خاقانی به ترتیب در دو قالب قطعه و قصیده می‌باشد. زبان او در هجویاتش همچون مرثی به سادگی می‌گراید و از نظر به‌کارگیری آرایه‌های ادبی به هیچ وجه قابل مقایسه با دیگر اشعار او نمی‌باشد. در این هجویات اثری از ردیف‌های طولانی به چشم نمی‌خورد.

خاقانی در مخاطب‌شناسی استاد بوده، واژه‌های به‌کاررفته‌ی مناسب با شغل و باورهای مخاطب او، مؤید این نظر است. هجویات خاقانی از دیدگاه ساختارگرایان در یک تقابل دوگانه قابل بررسی است. خاقانی و حریفان شعری او در دو طرف این تقابل قرار می‌گیرند. او با انتساب صفات نیکو به خود و سلب آن‌ها از حریفان و بی‌ارزش جلوه دادن اشعار آنان، به هجو آن‌ها می‌پردازد

یادداشت‌ها

۱. نیکوبخت این ابیات را در هجو ابوالعلاء گنجه‌ای می‌داند، اما هیچ دلیلی برای این کار بیان نکرده است (نیکوبخت، ۲۹۳: ۱۳۸۰). کزازی با ذکر دلایلی ثابت کرده که منظور خاقانی از این ابیات مجیرالدین بیلقانی است و سگ دامغان را نیز استعاره‌ی مصرحه از او دانسته است و در این باره می‌گوید: «سخن‌آفرین باریک‌اندیش اگر او را از مردم دامغان پنداشته است از آن است که دامغان از پایگاه‌های اسماعیلیان بوده است. او بدین‌سان، مجیر را به کنایه‌ی ایما دین‌باخته و بی‌باور شمرده است» (کزازی، ۵۰۶: ۱۳۸۰).

به نظر می‌رسد نظر دکتر کزازی درست باشد؛ زیرا خاقانی در هجو ابوالعلاء گنجه‌ای بیشتر او را بی‌دین معرفی می‌کند نه دزد اشعار خود و در هیچ یک از هجویات مربوط به ابوالعلاء این نکته یا حتی متهم شدن ابوالعلاء به ادعای برابری با خاقانی به چشم نمی‌خورد و اصولاً به دلیل اطلاع همگان از رابطه‌ی استاد و شاگردی ایشان با ابوالعلاء نمی‌توانسته چنین ادعایی را مطرح نماید. در حالی که برای متهم کردن مجیر به دزدی اشعارش شواهدی به چشم می‌خورد از جمله: دیو رجیم آن که بود دزد بیانم ... (خاقانی، ۴۲۸: ۱۳۷۵). از طرف دیگر خاقانی در این سروده خود را خلف آدم و رقیبان خود را شیطان می‌خواند و با توجه به این که یکی از صفات شیطان، رجیم می‌باشد و شاعر نیز با قلب واژه‌ی مجیر در سروده‌ای دیگر او را شیطان رجیم و دزد بیان خود خوانده است، نظر کزازی مقبول‌تر به نظر می‌رسد:

دیو رجیم آن که بود دزد بیانم گر دم طغیان زد از هجای صفاهان،
 او به قیامت سپید روی نخیزد زان که سیه بست بر قفای صفاهان
 (خاقانی، ۴۲۹: ۱۳۷۵)

۲. نیکوبخت به اشتباه تصور کرده خاقانی محمد منفق را هجو کرده است؛ زیرا در این باره می‌نویسد: «یکی در هجو محمد منفق نامی است که او را به شدت مذمت کرده [است]» (نیکوبخت، ۲۹۱: ۱۳۸۰)، و به دنبال آن ابیاتی از آن قصیده را ذکر کرده است، در حالی که این ابیات در هجو شاعری است که محمد منفق را هجو کرده است. در واقع خاقانی به دفاع از محمد منفق این هجویه را سروده است و اگر آقای نیکوبخت اندکی به ابیات توجه می‌کردند، به

سادگی متوجه این نکته می‌شدند. به‌ویژه که خاقانی در بیت دوم، او را با حضرت محمد(ص) مقایسه کرده و گفته چنانکه او را محمد عرب بدانم، در اعتقاد خللی وارد نمی‌شود و این نهایت اخلاص خاقانی را نسبت به این شخص می‌رساند:

به اعتقاد خلل در نیاید، ار گویم
که: «این محمد ترک آن محمد عرب
(خاقانی، ۱۳۷۵:۷۸۶)

منابع

- قرآن مجید، ترجمه‌ی محمدمهدی فولادوند، تهران، دارالقرآن الکریم.
- ابن عباد، صاحب بن اسماعیل. (۱۹۹۴). *المحیط فی اللغة*. التحقيق محمد حسن آل یاسین، بیروت: عام الکتب.
- اسلولز، رابرت. (۱۳۷۹). *درآمدی بر ساختارگرایی در ادبیات*. ترجمه‌ی فرزانه طاهری، تهران: آگه.
- انیس، ابراهیم و دیگران. (۱۳۷۲). *المعجم الوسیط*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- پادشاه (متخلص به شاد)، محمد. (۱۳۳۵). *فرهنگ آندراج*. زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام.
- ترادگیل، پیتز. (۱۳۷۶). *زبان‌شناسی اجتماعی*. ترجمه‌ی محمد طباطبایی، تهران: آگه.
- حاوی، ایلیاد. (بی‌تا). *فن الهجاء و تطوره عند العرب*. بیروت: دارالثقافة.
- حسین محمد، محمد. (۱۹۷۰). *الهجاء و الهجائون عند العرب*. بیروت: دارالثقافة.
- حلبی، علی‌اصغر. (۱۳۶۴). *مقدمه‌ی بر طنز و شوخ‌طبعی در ایران*. تهران: موسسه پیک ترجمه و نشر.
- خاقانی، افضل‌الدین. (۱۳۷۵). *دیوان خاقانی*. ویراسته دکتر میرجلال‌الدین کزازی، تهران: نشر مرکز.
- خرندزی زیدری نسوی، شهاب‌الدین. (۱۳۴۳). *نفته‌المصدر*. تصحیح دکتر امیرحسین یزدگردی، تهران: توس.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۰). *انواع شعر فارسی*. شیراز: نوید.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۲). *مفلس کیمیا فروش*. تهران: نشر سخن.
- کاسب، عزیزالله. (۱۳۶۶). *چشم‌انداز تاریخی هجو*. تهران: ناشر مؤلف.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۰). *گزارش دشواری‌های دیوان خاقانی*. تهران: نشر مرکز.
- معلوف یسوعی، لویس. (۱۳۷۴). *المنجد*. تهران: نشر دهاقانی.
- نفیسی (ناظم‌الاطباء)، علی‌اکبر. (۱۳۴۴). *فرنودسار یا فرهنگ نفیسی*. تهران: شرکت سهامی چاپ نگین.
- نیکویخت، ناصر. (۱۳۸۰). *هجو در شعر فارسی*. تهران: دانشگاه تهران.